**درس خارج اصول استاد معظم حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14031011**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در این بود که نحوه اجرای مقدمات حکمت یعنی نحوه تاثیر در مقام بیان بودن در تعیین مفاد کلام چیست ما عرض کردیم که در مقام بیان بودن در جایی که متکلم در مقام بیان سور قضیه است در مقام بیان کمیت افراد یک موضوع هست که حکم بر آنها بار می­شود سبب می­شود این معنا که همه افراد موضوع این حکم را دارند فهمیده بشود از کلام. البته این نکته را هم توجه داشته باشید که نتیجه در مقام بیان بودن گاهی اوقات به نحو صرف الوجود است گاهی اوقات به نحو مطلق الوجود است مثلاً ما وقتی می­گوییم که فِ بالعقد این یعنی همه عقدها واجب الوفا هستند ولی صل معنایش این نیست که همه نمازها را باید انجام بدهیم یک نماز از نمازها را انجام بدهیم امتثال تحقق می­گیرد صرف الوجود نماز واجب است آن یک جهت دیگر حالا مراد صرف الوجود هست یا مطلق وجود هست آن نکته جدایی هست علی ای التقدیر حالا چه مفاد آن صرف الوجود باشد چه مفاد آن مطلق وجود باشد مربوط به تعیین این هست که آن چیزی که محمول روی آن قرار گرفته آیا صرف الوجود هست بدون قید، یا نه با قید خاصی هست و اینها یا مطلق وجود هست بدون قید یا نه بعضی از افراد این مطلق وجود هستند

 در بحثی که ما در این کلامی که مرحوم آخوند در این بحث مطرح فرمودند ایشان می­فرمایند اطلاق صیغه اقتضا می­کند که وجوب نفسی تعیینی عینی باشد چون وجوب غیری وجوب به شرط وجوب ذی المقدمه است وجوب تخییری وجوب به شرط عدم اتیان به شی آخر هست وجود کفایی وجوب به شرط عدم اتیان شخص دیگر هست خب اطلاق اقتضا می­کند چه شی دیگر واجب باشد یعنی آن ذی المقدمه، این واجب باشد پس وجوب، وجوب نفسی است اطلاق اقتضا می­کند چه شیء دیگر خارجاً اتیان شده باشد باز باید این شی را ما بیاوریم یعنی وجوب، وجوب تعیینی است یا چه شخص دیگری این متعلق را آورده باشد باز ما باید بیاوریم یعنی وجوب عینی کفایی نیست خب این کلام مرحوم آخوند

ما عرض می­کردیم با توجه به آن تحلیلی که در تاثیر در مقام بیان بودن در مفاد کلام بیان می­کردیم این طوری می­گوییم صل یعنی الصلاة واجبةٌ الصلاة واجبةٌ یک اطلاق اَفرادی دارد یک اطلاق احوالی اطلاق افرادی آن در اینجا می­گوید صلاة به نحو صرف الوجود واجب هست هیچ قیدی هم ندارد لازم نیست که صلاة مقید به یک قید خاصی اینجا باشد مثلاً فرض کنید در جایی که ما نمی­دانم وضو واجب نفسی است یا واجب غیری است شارع گفته توضأ یعنی معنایش این است که الوضو واجبةٌ وضو واجب است عرض کنم صرف الوجود وضو را اینجا واجب کرده. یک اطلاق احوالی هم داریم می­گوییم الوضو واجبةٌ سواءٌ وجبة الصلاة ان لم تجب الصلاة هر دو اینها. این اطلاق احوالی لازمه آن این است که این وجوب، وجوب نفسی باشد چون اگر وجوب وجوب غیری باشد فقط در صورتی که آن نماز واجب باشد واجب خواهد بود اطلاق افرادی آن اینجا به نحو صرف الوجودی است اطلاق احوالی آن به نحو مطلق الوجودی است یعنی در همه حالات که بر وضو عارض می­شود یکی از حالات آن حالت وجوب صلاة است یکی از حالت آن حالت عدم وجوب صلاة هست وجوب وضو وجود دارد

خب اینجا عرض کنم خدمت شما یک نکته ای یکی از دوستان سوال کرد که آقایان تعبیر می­کنند که اطلاق گاهی اوقات منشا این می­شود که به یک معنایی انصراف پیدا کند در بحث انصراف دیگر در مقام بیان بودن و اینها مطرح نیست بین انصراف آن کلمه اطلاق همانجا تعبیر کردند. پاسخ مطلب این هست که کلمه اطلاق که ما می­گوییم در دو جا به کار برده می­شود اطلاق گاهی اوقات به معنای این است که متکلم هیچ قیدی به موضوع نزده حالا قبل از اینکه این مطلب اطلاق را بگویم اجازه بدهید یک نکته ای را هم بگویم بد نیست

در بحث اعتبارات ماهیت معمولاً اعتبارت ثلاث تعبیر می­کنند آقای خوئی یک اعتبار چهارمی هم مطرح کرده اعتبارات چهارگانه آن این است ما مثلاً انسان گاهی اوقات در رابطه با انسان و عالم چهار تا معقول اولیه داریم یکی انسان عالم بشرط شی. یکی انسان غیر عالم بشرط لا. یکی انسان، لابشرط. یکی انسان سواءٌ کان عالماً أم غیر عالمٍ. انسان مقید به شمول نسبت به جمیع افراد. الانسان عالماً کان او غیر عالمٍ یا مثلاً انسان عالمٍ او جاهل حالا با کلمه «أو» آن را تعبیر کنید الانسان العالم او غیر العالم یا سواءٌ کان عالما ام غیر عالمٍ تعبیر کنید خیلی این مهم نیست یعنی مقید به قید اطلاق این اطلاق یعنی شمول. مقید به قید شمول. که ما می­گفتیم این همان است که مفاد کل را به عنوان وصف برای چیز ذکر بکنیم البته کل از یک جهت خاصه کلیت نسبت به قید عالمیت کل در آن نخوابیده که نسبت به چه قیدی گاهی اوقات کلیت نسبت به یک قید خاص را که قید علم هست ما در متعلق آن یعنی در آن موضوع اخذ می­کنیم می­گوییم الانسان سواءٌ کان عالماً أم غیر عالمٍ. الانسان العالم او غیر العالم. مقید به قید اطلاق عرض کنم خدمت شما این هم یک معقول است از سنخ معقول اولیه هم هست برخلاف فرمایش مرحوم آقای صدر که تعبیر می­کند معقول ثانی معقول اولیه است این تصویر هم داریم ما در واقع اعتباراتی که در مرتبه معقول اولی در ذهن انسان تصویر می­شود سه تا نیست چهار تا است این مسئله ای که آقای خوئی می­فرمایند درست است یک اعتبار جدیدی هست شاگرد: چرا ماهیت مهملة را از اعتبارات ماهیت قلمداد نمی‌کنید؟

مهمله را ما آنجا بحث کردیم که معقول ثانیه است معقول اولی نیست معقول ثانیه است بحث ما معقول اولیه است و معقول ثانیه مجاز است این را ما در بحثش توضیح دادیم که معقول آن چیزی که الفاظ در آن وضع شده در مورد معقولات اولیه است آن در بحث جلسه بیست و پنج در جلد دوم این را مراجعه بفرمایید همان قبل و بعدش و اینها ما این را توضیح دادیم

شاگرد: به هر حال گاهی متکلم، در همان مرحلۀ مفاد اِفرادی، لفظ را به کار می‌برد و هیچ توجّهی به قیود آن و حصص مختلف آن ندارد و آن را به شکل مهمل به کار می‌برد.

توضیحی که در مورد مهمله می­دهند می­گویند مفهومی هست که مثلاً طبیعت مهمله می­گویند لاموجوده و لامعدومه این معنایی که نه در آن وجود خوابیده نه در آن عدم خوابیده این معقول اولی نیست معقول ثانویه است. آنجا بحث آن را مفصل کردیم که طبیعت مهمله جز اقسام معقول اولی نیست و آن مجاز است حالا بحث آن در همان عرض کنم خدمت شما ملاحظه بفرمایید آنجا

خب ببینید ما اعتبارات اربعه داریم لابشرط، بشرط شی، بشرط لا، بشرط الاطلاق، بشرط الحال، من به جای بشرط الطلاق بشرط العموم تعبیر می­کنم که یک مقداری عبارت بهتر باشد. حالا گاهی اوقات آن مثلاً انسانی که ما تعبیر می­کنیم انسان در آن حالا من موارد انصراف را عرض بکنم یک مثال واقعی انصراف بزنم ببینید مثلاً آقایان می­گویند المریض به تناسبات حکم و موضوع منصرف است به مریضی که یضرّ به الصوم این یعنی چه یعنی این اطلاق دلیل یعنی سکوت متکلم از قید اطلاق دلیل. یعنی یک موقع متکلم می­گوید المریض سواءً یضر به الصوم ام لم یضر به الصوم اگر همچین حکمی را به این نحو تعبیر کند خب معنایش این است که در همه افراد مریض این حکم ثابت است ولی بعضی وقتها تناسب حکم و موضوع اقتضا می­کند که اگر قیدی شما نگفتید منصرف می­شود به بعضی از افراد یعنی قرینه برای مجاز در حذف می­شود سکوت متکلم. یعنی اگر گفتید مریض اثباتاً قیدی نزدید این سکوت شما به تناسبات حکم و موضوع اقتضا می­کند که موضوع حکم ثبوتی یک قیدی داشته باشد المریض الذی یضر به الصوم باشد این اطلاقی که اینجا مطرح می­کنیم اطلاق نسبت به قید تعمیم است اطلاق نسبت به قید تعمیم است آن فرد اعتبار چهارم، ماهیت اطلاق نسبت به او یعنی اگر ما می­خواهیم حکم، اختصاص به صنف خاصی نداشته باشد باید تصریح به تعمیم کنیم باید آن قسم چهارم را لفظ دال بر اعتبار چهارم ماهیت را به کار ببریم و الا منصرف می­شود به یک صنف خاصی. این اطلاق یعنی اطلاق از تقیید به عمومیت. ولی اطلاقی که در ما نحن فیه ما می­خواهیم بگوییم مربوط به این مرحله نیست اطلاق در مرحله مفاد ترکیبی جمله است که آن هم در جایی هست که متکلم در مقام بیان باشد در مقام بیان بودن دخالت دارد در آن بحث انصراف و اینها در مقام بیان بودن نقش ندارد بحث سر این هست که قضیه حملیه مفاد وضعی آن قضیه مهمله است ما وقتی می­گوییم که الصلاة واجبةٌ همین که بعضی از افراد صلاة واجبةٌ باشد به نحو حقیقی می­توانیم الصلاة واجبةٌ را به کار ببریم اگر متکلم در مقام بیان این باشد که آیا همه صلاتها واجب هستند یا همه صلاتها واجب نیستند در مقام بیان باشد و مطلق بگذارد این اطلاق به قرینه در مقام بیان بودن متکلم دال بر شمول حکم نسبت به جمیع افراد انسان به نحو صرف الوجود البته نه به نحو مطلق الوجود آنجا عرض کنم جنبه صرف الوجودی و مطلق الوجودی آن یک جنبه دیگری است که آن را باید جدای از این بحث در نظر گرفت بنابراین کلمه اطلاق دو معنا دارد یکی در جایی که این اطلاق منهای بحث در مقام بیان بودن مطرح هست و احیاناً منشا انصراف می­شود به معونه تناسبات حکم موضوع اینجا اطلاق یعنی این یعنی اگر متکلم در مقام بیان اثبات قید شمول حکم نسبت به جمیع افراد را نیاورد حالا شمول حکم را تعبیر نکنم تقیید موضوع به جمیع افراد را نیاورده باشد این حکم جمیع افراد را شامل نمی­شود تناسب حکم موضوع اقتضا می­کند مربوط به یک صنف خاصی باشد مثلاً المریض در باب صوم انصراف پیدا می­کند به المریض الذی یضر به الصوم بنابراین اطلاق دو معنا دارد یکی اطلاقی که دال بر شمول حکم نسبت به یک صنف خاصی هست اطلاقی که می­گوید این حکم فقط در مورد بعضی از افراد خاص وجود دارد این نکته را هم توجه بفرمایید یک نکته یک مقداری ظریف هست آن این است که ما می­گوییم انصراف مربوط به مفاد اِفرادی قضیه است انصراف قرینه بر تقدیر در کلام است از یک طرف شما می­گویید انصراف مربوط به تناسبات حکم و موضوع است نوعاً انصراف بالاترین قرینه ای که بر انصراف دال هست تناسب حکم و موضوع حالا در غیر تناسبات حکم و موضوع یا منشا انصراف می­شود یا نمی­شود حالا بحث است ولی آن چیزی که خیلی روشن است که انصراف را می­آفریند تناسبات حکم و موضوع است و تناسبات حکم و موضوع بعد از آمدن حکم شکل می­گیرد تناسبات حکم و موضوع است دیگر حکم باید بیاید تا این تناسبات حکم و موضوع وجود داشته باشد بنابراین شما اینکه می­گویید انصراف مربوط به موضوع است از آن طرف هم می­گویید تناسبات حکم و موضوع انصراف آفرین است اینها آیا با همدیگر قابل جمع است پاسخ مطلب این است که بله بعد از این که حکم می­آید موضوع مشخص می­شود بعد از آمدن حکم موضوع مشخص می­شود نه نحوه رابطه موضوع و محمول ببینید در بحث در مقام بیان بودن بحث این است که قضیه یک هیئت اسنادی دارد هیئت اسنادی رابطه بین موضوع و محمول هست می­خواهد بگوید که در چه مواردی اتحاد بین موضوع و محمول وجود دارد در جایی که یک طبیعتی موضوع قرار گرفته باشد و بعضی از افراد آن طبیعت آن حکم را دارا باشند به نحو قضیه مهمله این حکم صادق است ما می­گوییم البیع لازم حالا بعضی از افراد بیع که لازم باشد همین کافی است تا ما جمله البیع لازم را بتوانیم تعبیر کنیم اینجا در مقام بیان بودن اقتضا می­کند که دایره حمل -حمل مربوط به هیئت کل جمله است- دائره حمل همه افراد انسان را شامل بشود این یک بحث است

بحث دیگر این است که بعد از اینکه محمول آمد تناسبات حکم و موضوع اقتضا می­کند که موضوع آیا آن طبیعت باشد یا یک قید مقدری در موضوع وجود داشته باشد انصراف ولو بعد از آمدن محمول شکل می­گیرد ولی انصراف مفاد موضوع را مشخص می­کند نه مفاد نسبت قضیه، نحوه اتحاد موضوع و محمول این دو تا با همدیگر قاطی نشود

 پس بنابراین بحث سر این است که کلمه اطلاق را که ما تعبیر می­کنیم گاهی اوقات اطلاق تعیین کننده مفاد موضوع هست ولو بعد از آمدن حکم گاهی اوقات اطلاق تعیین کننده مفاد حکم یعنی حکم یعنی نحوه اتحاد موضوع و محمول، سعه وحدت موضوع و محمول به وسیله اطلاق تعیین می­شود این اطلاق دوم به معونه در مقام بیان بودن شکل می­گیرد در مقام بیان چه در مقام بیان سور قضیه در مقام بیان افرادی از قضیه که این محمول برای آنها بار می­شود در مقام این است که سعه دایره صدق حمل محمول بر موضوع را مشخص کردند پس بنابراین این دو تا مطلب را با همدیگر نباید خلط کرد

شاگرد: ازچه‌رو در خود عقد الوضع به در مقام بیان بودن نیاز نداریم؟

 خب نیازی نیست در مقام چون بحث آن عرض کردم همان بحثهایی که اصالت الحقیقه آنها را نفی می­کند دیگه. احتمال اینکه مراد فرد خاصی از صنف خاصی از آنها باشد آنها با اصالت الحقیقه نفی می­شوند دیگر آن بحثهایی که می­کردیم در همین جهت بود دیگه.

شاگرد: آیا اصالة الحقیقة نیازمند آن نیست که متکلم در مقام بیان باشد؟

 نه نه اصالت الحقیقه ربطی به در مقام بیان بودن ندارد از اصل لفظی هست که منهای این بحثها هست اصل این است که لفظ انسان اولاً در معنای حقیقی خود به کار رفته باشد معنای حقیقتی آن طبیعت است استعمال انسان در طبیعت مقیده مجاز است استعمال انسان و تقدیر یک قیدی بعد از آن مجاز است در حذف اصالت الحقیقه آنها را نفی می­کند همه اینها به آن اصالت الحقیقه نفی می­شود دیگر نیازی به در مقام بیان بودن ندارد

شاگرد: اگر متکلم تمکّن از بیان قرینه بر مجاز نداشته باشد، بالوجدان نمی‌توان کلامش را بر معنای حقیقی حمل کرد، پس اصالة الحقیقة نیز به مقام بیان نیازمند است. شخصی را در نظر بگیرید که گفت «رأیت اسداً» و به محض گفتن این جمله، دهانش بسته شد و دیگر نتوانست ادامه بدهد به طوری که احتمال می‌دهیم می‌خواسته قید «یرمی» را نیز در ادامه بیان کند. پر واضح است که نمی‌توان اصالة الحقیقة را جاری نموده و گفت متکلم معنای حقیقی را اراده نموده است چون ممکن است متکلم معنای مجازی را اراده نموده باشد و علت سکوتش از قرینۀ صارفه، عدم تمکّنش از بیان بوده باشد. پس اصالة الحقیقة نیز وابسته به تمکّن از بیان و در مقام بیان بودن است.

استاد: ربطی به این بحثها ندارد بحث در اینکه ما شک داریم که قرینه وجود دارد قرینه وجود ندارد آن یک بحث دیگر است

شاگرد: به هر حال، زمانی می‌توان احتمال وجود قرینه را نفی نمود که متکلم تمکن از بیان قرینه داشته باشد و سکوت کرده باشد.

 بحث قرینه و عدم قرینه بیان قرینه غیر از این است که آن بیانی که اینجا می­گوییم با آن بیان فرق دارد آن بیانات را با همدیگر متفاوت است کلمه بیان چند جور بیان داریم

شاگرد: هر چند موضع جریانشان متفاوت است، ولی جوهرشان یک چیز است؟

 آن جوهرش هم متفاوت است جوهرش هم متفاوت است بحث سر این است که عرض کنم خدمت شما اگر در مقام جوهر کلام یعنی ببینید جایی که متکلم در مقام بیان قرینه هست می­تواند قرینه را هم بیان کند اینجا اصل این است که در همان معنای وضعی به کار می­رود معنای آن بیشتر از وضعی نمی­شود ولی در بحث در مقام بیان بودن بیش از مفاد وضعی می­رساند بحث این است جوهر کلام فرق کرده اصالت الحقیقه می­گوید متکلم همان معنای وضعی را بیش از آن نیست ولی در بحث در مقام بیان بودن کسی یک چیزی بیشتر از مقام وضعی می­خواهیم نسبت به این دلالت عرفیه است

شاگرد: به هر حال، هم در مرحلۀ اثبات مدلول وضعی و هم در مرحلۀ اثبات بیش از آن، به مقام بیان نیازمندیم و جوهر هر دو یکسان است.

 اصلاً. دو تا نکته جداست دقت بکنید بحث سر این است که جوهر اینها مختلف است یکی از آنها می­گوید مفادش همان مفاد وضعی است یکی می­گوید نه بیشتر از مفاد وضعی دلالت دارد.

در مقام بیان بودن چیز دیگری است یعنی بحث سر این است که ما گاهی اوقات به وسیله در مقام بیان بودن مفاد جدید اضافه می­کنیم بحث سر این است کجا هست که چیز جدید اضافه می­کنیم با در مقام بیان بودن؛ این در مقام بیان، آن در مقام بیان، در مقام آوردن قرینه آن غیر از این هست. اینها را با همدیگر قاطی نکنید

شاگرد 2: لازمۀ فرمایش شما مبنی بر آن‌که احتمال کاربست لفظ در برخی حصص طبیعت با اصالة الحقیقة و مانند آن نفی می‌شود، آن است که اهمال در ناحیۀ موضوع وجود ندارد و اهمال تنها در مرحلۀ اِسناد است؟

 بله همین طور است درست است بله عرض کردم قضیه مهمله قضیه مهمله ای که در فلسفه مطرح است و امثال اینها آن قضیه قضیه ای هست از نوع معقول اولی نیست معقول ثانوی است آن حالا بحثهایی که ببینید

شاگرد 2: شما فرمودید سوری که بر خود موضوع داخل می‌شود، هدف نهایی‌اش آن است که نحوۀ اِسناد را مشخص کند؛ پس اگر اهمالی هست، در ناحیۀ خود موضوع است؛ چون اگر سور بر خود موضوع داخل می‌شود، پس اهمال نیز در خود موضوع وجود دارد.

نه ببینید بحث سر این هست که در جایی که بعضی از افراد موضوع این حکم را دارا باشند ما می­توانیم بگوییم الصلاة واجبةٌ الصلاة واجبةٌ وجداناً در آن تاویل به کار رفته یا به کار نرفته وجداناً تأول در آن نیست دیگه الصلاة واجبه وجداناً ، الصلاة واجبه تأوّل در آن اتفاق نیفتاده ولو الصلاة واجبه با قید و قیود واجب است بعضی از اصناف صلاة هست که متعلق وجوب است ولی بله دیگر من سینه ام اجازه نمیده وقت هم گذشته حالا فقط یک نکته ای اینجا عرض بکنم ما تا اینجا بحثهایی که کردیم بیشتر توضیح کلام مرحوم آخوند هست مرحوم آخوند سه تا بحث را با هم مطرح کرده بحث دوران امر بین واجب نفسی و واجب غیری. دوارن امر بین واجب تعیینی و تخییری و دوران امر بین واجب عینی و واجب کفایی مناسب است که این سه تا بحث را از هم جدا کنیم هر یک از اینها یک سری نکات خاص خودشان را دارد هر کدام از اینها این جا سه تا مبحث مختلف وجود دارد این سه تا مبحث را مفصل بحثهایی که در کلمات آقایان وجود دارد بخصوص آقای شهیدی خیلی مفصل بحث کردند من سعی می­کنم بعضی از نکاتی را که اینجا وجود دارد بعضی از این نکات را انتخاب کنم و آن نکات را با توجه به آن ذهنیتی که در تحلیل تاثیر در مقام بیان بودن در مفاد کلام بیان کردیم با توجه به آن بحث را ادامه خواهم داد و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد